



در این شماره:

- جنگی تازه علیه بدن زنان
- رَجَم زنان، کنترل دولت و مردان
- مرگ، ریحان چید
- روزی دخترانه
- لامپ
- تأثیری در کردستان



اسیدپاشی، جنگی دیگر با بدن زنان

سرمقاله

است. پس راه حل در چنین مواقعی برخوردی داعش‌وار با زنان است. سرکوب آن‌ها قبل از اینکه بخواهند حرکتی از خود نشان دهند. چرا که زنان با توجه به تضادهایی که گفتیم انفجاری‌ترین و با پتانسیل‌ترین نیروی اجتماع هستند. اسیدپاشی، سیاست جمهوری اسلامی در قالب قوه قهریه برای اجرای ایدئولوژی اسلامی است. دیروز مادران و خواهرانمان را، هزار هزار بر دار کردند، تجاوز کردند و به گلوله بستند و امروز بعد از جنسیت‌گزینی رشته‌های دانشگاهی و بومی‌گزینی، اخراج و تعلق و بعد هم خانه‌نشین شدن و زاییدن و زاییدن و فردا...؟ دیروز کمیته بود و تیغ و زنجیر، امروز گشت ارشاد و باتوم و اسید و فردا...؟ آه که داعش و القاعده و طالبان، همه یکجا گریبانمان را گرفته‌اند. اما ما گریبانمان را خرد می‌کنیم. یک چیز روشن است. تا زمانی که حکومت پابرجاست، خشونت و جنایت علیه زنان پابرجا است و ما تا به حال تحمل و مقاومت کردیم اما دیگر تحمل نمی‌کنیم. این بار می‌ایستیم و مبارزه می‌کنیم. ما هم معتقدیم که برای حجاب باید خون ریخته شود اما این بار این ما هستیم که خون می‌ریزیم. خون تمام کسانی که می‌خواهند زنان را به پستوی خانه برانند. خون تمام عاملین و آمرین اسیدپاشی به زنان. خون تمام کسانی که سیاست را دینی کردند. ما، زنان، ستون جمهوری اسلامی را به لرزه درمی‌آوریم. حکومت به خوبی باور دارد و ما، خودمان هم باید باور کنیم که زنان، رکن مهم تغییر این جامعه هستند. اگرچه در موضوع اسیدپاشی، زنان قربانی بودند اما این اتفاق مجموعه‌ای از تضادهای ایدئولوژیک، سیاسی و اجتماعی حکومت در این برهه از زمان است. سکوت در برابر این جنایت، حمایت و تأیید آن است. دست‌در‌دست‌هم‌و‌در‌کنار‌هم‌در‌همه‌جای‌ایران‌علیه‌این‌جنایت‌به‌پا‌خیزیم و نگذاریم که فردایمان را آن‌گونه که می‌خواهد رقم بزنند. §

ماجرای دردناک اسیدپاشی زنجیره‌ای به زنان در اصفهان با واکنش مردم آن شهر و تهران روبرو شد. مردم به درستی باور دارند که این جنایتی سیستماتیک است و توسط افرادی خاص صورت گرفته است. چند ماه پیش، انصار حزب‌الله در بیانیه‌ای اعلام کرد که دیگر تحمل بدحجابان را در جامعه ندارد، گشت ارشاد و تذکر لسانی بی‌فایده است و برای مقابله عملی با بدحجابی ۴۰۰۰ نیروی خود را به خیابان‌ها می‌فرستد. اگرچه در ظاهر اعلام شد که این موضوع منتهی است، اما امروز حضور آن‌ها در جامعه و برای مقابله با زنان به خوبی مشهود است. مسئله زنان و در مرکز آن موضوع حجاب، با موجودیت جمهوری اسلامی گره خورده است و موجودیت جمهوری اسلامی را دین و مذهب تعریف می‌کند. بی‌دلیل نیست که در تریبون‌های مختلف از نماز جمعه تا رسانه‌ها هدف قرار می‌گیرد. نظراتی مانند اینکه «برای مقابله با بدحجابی باید چوب‌تر را بالا برد و از نیروی قهریه استفاده کرد»، «نهی از منکر با زبان خشک جواب نمی‌دهد»، «حجاب ستون نظام جمهوری اسلامی است» و «برای حجاب، باید خون ریخته شود» به خوبی نشان می‌دهد که تضاد بین زنان با حکومت تضادی خصمانه است که البته در حجاب اجباری فشرده و خلاصه شده است. اوضاع به هم ریخته خاورمیانه، حضور داعش و مقاومت و تهور و شجاعت زنان کوبانی علیه آن‌ها، حکومت را به این وحشت دچار کرده که اگر بی‌ثباتی در کشور رخ دهد که منجر به اعتراض مردم شود چگونه می‌تواند مهار کند؟ همه گزینه‌ها در منطقه برای حکومت منفی است. از یک طرف، یک نیروی بنیادگرای اسلامی که می‌خواهد جای امثال جمهوری اسلامی بگذارد و از طرف دیگر زنانی که مبارزه و مقاومتشان الهام‌بخش همه زنان منطقه شده

آزاده صمیمی

رحم زنان، قلمرو تحت کنترل دولت و مردان

چند سالی است که در ایران موضوع افزایش جمعیت مورد توجه بسیاری قرار گرفته است. چرا که پای دولت به این قضیه باز شده است. از بیلبوردهای تبلیغاتی تشویق به فرزند آوری تا سخنرانی‌های متعدد مقامات مختلف، به طرح‌های مصوب در این زمینه مانند، «طرح جامع جمعیت»، «تعالی خانواده»، و «خانواده اسلامی» می‌رسیم. طرح‌هایی که با خود، زور و اجبار و مخالفت با آن، جرم به همراه دارد. در پی تصویب این طرح‌ها، از این بعد عمل‌های رایگان وازکتومی و توبکتومی در مراکز بهداشت و بیمارستان‌های دولتی انجام نمی‌شود، آموزش روش‌های پیشگیری از بارداری درر وستانها و شهرستان‌ها لغو شد، فروش و عرضه لوازم پیشگیری از بارداری اعم از قرص و کاندوم و... ممنوع اعلام گردید و اقدام برای جلوگیری از بارداری، جرم محسوب شده و برای آن حکم حبس و شلاق در نظر گرفته شد. در جامعه‌ای که همیشه با بحران‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و اقتصادی درگیر است و در چند سال اخیر این بحران‌ها شدت بیشتری پیدا کرده است، این‌گونه طرح‌ها علامت سؤال‌های بزرگی را پیشرو می‌گذارد و انسان را وادار می‌کند که ریشه‌ای و عمیق‌تر به قضیه نگاه کند.

در این طرح‌ها، سن ازدواج برای دختران، ۱۸ تا ۲۲ سال و پسران ۲۰ تا ۲۵ سال ذکر شده. یعنی سنی که هم دختران وهم پسران، پتانسیل، توانایی و اشتیاق به تحصیلات دانشگاهی و شکوفا شدن استعدادهایشان را دارند. برای تشویق به فرزند آوری بیشتر مزایای مالی متعدد و مرخصی‌های مختلف برای افراد کارکن در نظر گرفته شده است.

در همین راستا بد نیست که از زیر پوست شهر نگاهی به واقعیت‌های موجود در جامعه بیندازیم. از جمله طلاق. آمارها نشان می‌دهد که در صد طلاق هر ساله بالاتر می‌رود. نسبت ازدواج به طلاق در سال ۹۲ برای نخستین بار به ۵ رسید. یعنی ۱ طلاق به ازای ۵ ازدواج. سن طلاق برای مردان ۲۵ تا ۲۹ و برای زنان ۲۰ تا ۲۴ است. بیشترین تعداد طلاق مربوط به کسانی است که کمتر از یک سال با هم زندگی کرده‌اند. تهران و کرج

بیشترین سهم از طلاق را دارند و پایین‌ترین آمار مربوط به ایلام و سیستان و بلوچستان است. یعنی شهرهایی که سنت و مذهب سیطره بیشتری بر زندگی مردم دارد و زنان ناچارند به ناهنجاری‌های زندگی تن بدهند، سکوت کنند و بسازند و بسوزند. بالاترین آمار خودسوزی زنان در ایلام، گواهی بر این مدعا است. برخلاف تبلیغات رسانه‌های کشور که زیاده‌خواهی و متوقع بودن طرفین علی‌الخصوص زنان را عامل ناسازگاری و ناپایداری زندگی‌های مشترک می‌دانند، آمار گویای چیز دیگری است. پنج علت اصلی درخواست طلاق بر طبق پرونده‌های مختومه در این زمینه، اعتیاد به مواد مخدر، دخالت اطرافیان، ضرب و شتم، تنفر و بی‌علاقگی و سوظن به همسر گزارش شده است. آمار، سن و علل طلاق نشان از بحران‌هایی در جامعه دارد که در تضاد با عملی شدن طرح‌های نامبرده قرار می‌گیرد. در شرایطی که زندگی مردم جامعه درگیر ناهنجاری‌ها و آسیب‌های متعددی چون اعتیاد، خشونت خانگی، بی‌علاقگی و تنفر که ناشی از عدم شناخت پیش از ازدواج است و زندگی اقتصادی میلیون‌ها نفر در کشور زیر خط فقر است، در شرایطی که بسیاری از روستاها و شهرستان‌های کوچک از حداقل امکانات بهداشتی محروم هستند، به طوری که ۳۶ درصد از مرگ و میر نوزادان مربوط به روستاها است، چگونه می‌شود ادعا کرد که کشور ظرفیت دو برابر شدن جمعیت کنونی را دارد و مردم را تشویق به فرزند آوری کرد و اشتغال زنان را ضروری ندانست؟ یک نکته که روشن است تأکید و تلاش بر فرودست بودن زنان از طریق القا و سوق دادن آن‌ها به نقش سنتی‌شان (کار خانگی و نقش همسری و مادری) و در اصل محدود کردن آن‌ها به حوزه خصوصی و ایجاد فاصله هر چه بیشتر با حوزه عمومی و اجتماع که در سیطره مردان است، می‌باشد. در شرایطی که سهم زنان در قبولی دانشگاه‌ها ۶۰ درصد است (علیرغم موانعی چون جنسیت‌گزینی در رشته‌ها، و بومی‌گزینی) و در نتیجه قسمت عمده‌ای از این تحصیل‌کنندگان وارد محیط کار و اجتماع می‌شوند و همه این‌ها در بالا رفتن



فقط در قالب خانواده پیش ببرند. به این ترتیب، سرمایه‌داری از طریق وضع قوانین جدید و کارزارهای سرکوب، نهاد خانواده را در میان طبقات مختلف جامعه تحکیم کرد و به این ترتیب یک طبقه‌بندی اجتماعی جدید به نام زن خانه‌دار پدید آمد. زنان در دوره‌هایی مثل جنگ یا رونق اقتصادی، به کار بیرون از خانه تشویق می‌شوند و در مواقع بحران و بیکاری به خانه رانده می‌شوند. اما در هر دو حالت «کار خانگی» به عنوان وظیفه اصلی آن‌ها بر جای خود باقی است. کار رایگان خانگی زنان، چرخه بازتولید انسانی را ممکن می‌کند. تولید فرزند، آموزش، نگهداری، نظافت، شستشو، پخت و پز و... جزئی از این چرخه است. کار رایگانی که اگر زنان از آن سرباز زنند هزینه هنگفتی را به صاحبان سرمایه تحمیل می‌کند.

بنابراین در شرایط کنونی ایران که نرخ بیکاری بالا است و بحران اقتصادی گریبان جامعه را گرفته است از دید حکومت اشتغال زنان معنایی ندارد و از طرف دیگر افزایش جمعیت نیاز به مصرف را افزایش می‌دهد و این به معنای تولید بیشتر است. در نتیجه سود بیشتری به دست خواهد آمد. یکی دیگر از نتایج افزایش جمعیت یا همان افزایش نیروی کار، افزایش تقاضا برای کار نیز هست. اما عرصه‌های کاری محدود است و بسیار کمتر از تقاضا است. در نتیجه رقابت برای به دست آوردن موقعیت کاری، پدیده دیگری از جامعه سرمایه‌داری را رقم می‌زند. نیروی کار ارزان. یکی دیگر از دلایل پدید آمدن نیروی کار ارزان، عدم امکانات و شرایط کافی برای تحصیل و آموزش بالأخص در اقشار فرودست جامعه است. در نتیجه نیروی کار کن بی‌سواد و غیرمتخصص، نیروی کار ارزان محسوب می‌شود.

در سراسر تاریخ مردسالار، زن‌ستیزی در تمامی حوزه‌هایی که به ارتباط میان زن و مرد مربوط می‌شود وجود داشته، از حوزه بیولوژیک تا حوزه سیاسی- اجتماعی، بر بستر تمامی فرهنگ‌هایی که در آن زن، جنس دوم محسوب می‌شده، این زن‌ستیزی از جمله در ادیان اصلی که رویکردی اهانت‌بار نسبت به بدن زن دارند، مشهود است. اکنون نیز با شکل‌گیری بنیادگرایی دینی و اسلامی به عنوان زاینده‌ی منحن سرمایه‌داری، زن‌ستیزی لجام گسیخته، به تعرضات وسیعی علیه زنان پرداخته. تحقیر، تجاوز، کشتار و سرکوب همه جانبه‌ی زنان از اجزای لاینفک بنیادگرایی دینی است. سرمایه‌داری و بنیادگرایی دو قطب پوسیده‌ای هستند که بدون به انقیاد کشیدن زنان به اشکال گوناگون و بدون گسترش خشونت وحشیانه در همه‌ی عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی علیه زنان قادر به ادامه حیات نمی‌باشند. ما زنان می‌بینیم که چگونه سرمایه‌داری پدرسالار برای تشویق به مصرف بیشتر، تلاش می‌کند زن را به موجودی تک بُعدی که فقط جاذبه‌ی جنسی دارد، تبدیل نماید و چگونه حوزه‌های تعرض به بدن زن را در همه‌ی عرصه‌های خصوصی و عمومی گسترده می‌کند. بنابراین ارائه چنین طرح‌هایی در جمهوری اسلامی یک یورش سازمان یافته است برای تحکیم ارزش‌های اسلامی، انسجام بخشیدن به جامعه‌ی از هم گسیخته، جامعه‌ای که خانواده‌ی پدرسالار از نوع اسلامی‌اش (به عنوان نهادی برای حفظ و کنترل نظم اجتماعی) به شدت زیر ضرب رفته (طلاق، ازدواج سفید، تن ندادن به قوانین شرع و...) و عقب راندن زنان به عنوان یک نیروی اجتماعی تعیین کننده در برابر حکومت به هر حال اجرای چنین برنامه‌هایی به جز اینکه سلامت زنان را به خطر می‌اندازد چرا که قطعاً آمار سقط جنین غیرقانونی را افزایش خواهد داد، بر ضد حقوق واقعی زنان است. بنابراین ما باید برای حقوق خودمان و بر علیه هر تفکر و نظام و سیستمی که ضد این حقوق است مبارزه کرده و آن را افشا کنیم. اختیار بدن خودمان را داشته باشیم و با هر اجباری مبارزه کنیم. ازدواج اجباری، رابطه اجباری و یا بارداری اجباری. همه این‌ها ستم بر زنان است و مبارزه بر علیه آن‌ها در جهت رهایی. اما یک موضوع مهم این است که رهایی زنان و مبارزه بر علیه ستم‌های موجود تنها در صورت محو کامل نظام‌های مردسالار متحقق خواهد شد. نظام‌هایی که تولید کننده روابط و مناسبات مردسالارانه و ضد زن هستند. S

سطح آگاهی آن‌ها و استقلال‌شان دخیل است، می‌تواند برای ارزش‌های یک نظام ایدئولوژیک دینی خطرناک باشد. بر همگان آشکار است که علیرغم تبلیغات رسانه‌ای همه جانبه و محدودیت‌ها و بگير و ببندهای فراوان حکومت، ارزش‌های سنتی و مذهبی در جامعه ایران و بخصوص در میان جوانان که درصد بالایی از جمعیت را تشکیل می‌دهند کم‌رنگ شده است. بنابراین این زور و اجبار است که در قالب برنامه‌ریزی‌های مختلف، بدن زنان را نشانه می‌گیرد. چیزی که در قالب یک جامعه مردسالار متعلق به همه است به جز خود زنان. کنترل بدن زن به عنوان یک ابزار جنسی، تنها برای افزایش جمعیت نیست بلکه برای بازتولید اقتدار یک جامعه مردسالار است و تأکید بر این است که زن، برده‌ی مرد است و هر چیزی که این اقتدار را به خطر بیندازد اعم از حجاب، تحصیلات، اشتغال و استقلال با آن برخورد خواهد شد. شاید بد نباشد برای کاوش بیشتر درباره دلایل و اشکال کنترل بدن زنان و مسیری که تا به اکنون در تاریخ طی شده کمی به عقب‌تر برگردیم.

کنترل بدن زنان در تاریخ

مالکیت خصوصی، که رکن اساسی جامعه سرمایه‌داری است، با مردسالاری و پدرسالاری که در این جامعه اشکال جدیدی به خود گرفته، درهم تنیده شده است. کنترل و مالکیت بر بدن زنان نیز اشکال جدیدی پیدا کرد. پرده بکارت و ناقص‌سازی جنسیتی نمونه‌های از اشکال مالکیت هستند. به لحاظ تاریخی، در جوامع اولیه که در آن اثری از استثمار، مالکیت و سلطه نبود و در نتیجه رقابت‌های اقتصادی- اجتماعی جنسی معنایی نداشت، با بدن زن نه به مثابه کالایی برای سودآوری و استفاده‌ی جنسی، بلکه همچون سایر پدیده‌های طبیعی برخورد می‌شد. در این دوران خارج از بار جنسیتی که در طول تاریخ بر زن تحمیل شد، بدن زن به خود او تعلق داشت و در واقع به جمعی متعلق بود که فارغ از سلسله مراتب جنسیتی بود و در نتیجه روابط جنسی به صورت انحصاری و فردی نبود. مکانیسم بیولوژیک زن و نقش آن در تولید مثل و بر این اساس رابطه‌ی زن و مرد و نقش هر کدام از آن‌ها در تقسیم کار طبیعی که در دوره‌ی مادرتباری امتیاز زن به شمار می‌آمد و حتی نسبت کودکان با مادر مشخص می‌شد، به مرور و در ارتباط با سایر عوامل مؤثر در فرودستی زنان زمینه‌های تبعیض جنسیتی را فراهم آورد. در نتیجه زمانی که جوامع بشری متکی بر مالکیت خصوصی شد توان باروری زنان دیگر تقسیم‌کاری طبیعی نبود و مردان آن را در کنترل و مالکیت خود گرفتند. در جوامع سرمایه‌داری مردسالار موجودیت زن را بر اساس بدن او و تولید مثل تعریف کردند. بدن زنان، ارزشی متفاوت از جوامع قبلی پیدا کرد. زنان زاینده و تولیدکننده نیروی کار هستند. بدن زن ابزار تولید ارزشمندی است. ابزاری که اساس سلطه بر زنان است. ابزاری که متعلق به مردان جامعه و سرمایه‌داران است. محصولی که تولید می‌کند در جهت انباشت سرمایه و کسب سود است. کسب سود محور نظام سرمایه‌داری است که این سود در گردش چرخه تولید کالا حاصل می‌شود. نیروهای تولیدی که انسان‌ها هستند در این چرخه تولید کالا نقش مهمی دارند. روابطی که انسان‌ها اعم از کارگر و سرمایه‌دار و زن و مرد در این چرخه تولید کالا با یکدیگر دارند روابط تولیدی نامیده می‌شود. نظام سرمایه‌داری، رفتار جنسی انسان‌ها را بر اساس و به موازات منافع و ساختارش شکل می‌دهد. در نتیجه برای تحقق اهدافش باید عرصه‌های خصوصی زندگی مردم را تحت کنترل و تملک خود داشته باشد. خانواده‌ی یکی از این عرصه‌ها بود که به خصوص در زمینه به بند کشیدن زنان نقشی مهم داشته و دارد. بورژوازی بعد از رسیدن به قدرت برای تثبیت و تکامل نظام اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک خود، مذهب و خانواده‌ی پدرسالار را احیا کرد و به خدمت خود گرفت و این کار روندی طولانی، قهرآمیز و سرکوبگر بود. به عنوان مثال در اواخر قرن نوزدهم، مجرد بودن و یا داشتن روابط جنسی خارج از ازدواج جرم محسوب می‌شد و پیگرد قانونی داشت. این‌گونه، مردم وادار می‌شدند که روابط جنسی‌شان را



نشریه عصیان

مرگ گاهی ریحان میچیند
 زاری در باغچه بس تلخ است
 زاری بر چشمه صافی
 زاری بر لقا شکوفه بس تلخ است
 زاری بر شرع بلند نسیم
 زاری بر سپیدار سبز بالا بس تلخ است

ریحانه جباری، سر به دار شد. شاملو برخیز که یکی دیگر از دختران دشت و انتظار را بر دار کردند. پاییز زردمان آتشین شد. هنوز صورت هایمان از جنایات اسیدپاشی برافروخته بود که جان هایمان از جنایتی دیگر آتش گرفت. ریحانه رفت اما با رفتن او داغ ما تازه شد. داغ عاطفه، شیرین، فرزند و احسان و... داغ سرو قامتانی که نه را فریاد زدند و سر خم نکردند. نه گفتند به دین، به اسیری در بند دین و به تجاوز. آنها مرگ را به سخره گرفتند. که تن به اجبار و زور ندهند. آنها بر دار شدند چون شجاعت و جسارت داشتند. شجاعت دفاع از فکر و جسم خود. اعدام ریحانه حکم گل طلایی را برای جمهوری اسلامی داشت. چرا که حمله به زنان و سرکوب آنها وارد دور تازه ای شده است. حکومت شمشیرش را از رو بسته است. اسیدپاشی فصل تازه ای از سرکوبی قهرآمیز بود و حکومت انتظار این شکل از اعتراضات گسترده را از سوی همه مردم و بالأخص زنان نداشت. بنابراین از هر راهی برای مرعوب کردن استفاده می کند. ریحانه را کشتند تا مرگ او ما را به تب اسیدپاشی راضی کند. مقتولی که قصد تجاوز به ریحانه را داشت از کارمندان وزارت اطلاعات بود اما او جانش را سپر دفاع از خود کرد. این اتفاق مشتی نمونه بود از خروارها تجاوزی که به زنان و حقوقشان در عمر سی و چند ساله جمهوری اسلامی شده است و از این پس هم ادامه خواهد داشت و حتی بیشتر هم خواهد شد اگر ما زنان بخواهیم سکوت کنیم. اما واقعاً دیگر چیزی برای از دست دادن نداریم که بخواهیم سکوت کنیم. ریحانه و ریحانه ها به ما درس شجاعت و نترس بودن دادند. ما دادخواه جان او خواهیم بود و دادخواهی مان را با صداهای بلند اعلام می کنیم. ما حتی با صورت های سوخته و گردن های شکسته نه میگوییم. نه به دین، نه به حکومت دینی، نه به قوانین ضد زن اسلامی، نه به حجاب اجباری و نه به حکومت مردسالار و متجاوز به جان و آزادی مردم. ما همگی مدعی خود و جان ریحانه و ریحانه ها هستیم و تا پای جانمان، تا رهایی عقب نخواهیم نشست.

ادامه‌ی «به مناسبت روز...»

دهند اما باید به آنها آموخت که تغییر این نظام و ساختار پدرسالار وابسته به آن، رهایی اصلی آنها را در بر خواهد داشت. تنها ۱۱ اکتبر را روز جهانی برای دختر بچه‌ها ندانیم، باید همه‌ی سال به فکر دختر بچه‌ها بود، با خشونت‌هایی که بر آنها وارد می‌شود مبارزه کرد و برای آگاهی آنها از واقعیت‌های جهان کوشید. باید با آموزش حقیقی آنها و تلاش در از بین بردن تبعیض‌هایی که بر آنها وارد می‌شود، این پتانسیل عظیم برای رهایی زنان در آینده را فعال کرد و پدرسالاری چندین هزار ساله را به دست زنان فردا ریشه کن نمود. S

نابرابری‌های اجتماعی است، این شرایط خواب را از چشمان حاکمان جهان گرفته است و آنها را به فکر واداشته تا این پتانسیل بالقوه برای دگرگونی شرایط موجود را منفعل کنند. هدف از توانمندسازی، آگاه کردن دختر بچه‌ها از عامل اصلی در شکل‌گیری خشونت‌ها نیست. تنها اقدامات حمایتی در قالب ساختار موجود است. آنها شرایط پیرامونی و زیرساخت کشورهایی که این دختر بچه‌ها در آن رشد می‌یابند را تغییر نمی‌دهند. قوانین و عرف پدرسالار را حفظ می‌کنند زیرا پدرسالاری، مولد این نظام است و همین نظام آن را بازتولید می‌کند. دختر بچه‌ها در معرض این اقدامات می‌آموزند که چگونه خود را با این شرایط وفق

ادامه‌ی «به دست طایفه‌اش...»

نیست، بلکه در سراسر جهان، از اروپای پیشرفته تا آمریکای شمالی، زنان مورد خشونت خانگی قرار می‌گیرند، حتی اگر با قتل ناموسی به شکلی که ما تجربه می‌کنیم روبرو نشوند. با این وجود تمام این خشونت‌ها ریشه‌ی مشترکی ستم بر زن را دارند و مبارزه در راه حذف این درد مشترک، همیشه جهانی است. S

ای بشر!

می‌خواهی قضاوت کنی؟

کفش‌هایم را بپوش، راهم را قدم بزن

دردهایم را بکش، سال‌هایم را بگذران

بعد قضاوت کن!

پانویس:

- (۱) دعا خلیل اسود، دختر کُرد عراقی که در ۷ آوریل ۲۰۰۷ به جرم عاشق شدن خارج از هنجارهای قبیله توسط اعضای طایفه‌اش سنگسار شد.
- (۲) دختری که در ایالت بادغیس افغانستان و به دلیل سوظن اهالی روستا(کوک چاهی)، در ۲۲ آوریل ۲۰۱۳ توسط پدرش در ملاءعام تیرباران شد.
- (۳) سهیلا قدیری، دختری که در ۱۶ سالگی از ترس ازدواج اجباری از خانه فرار می‌کند و آواره‌ی تهران می‌شود. پس از مهر و موم‌های سرشار از تجاوز با مرد معتادی ازدواج کرده و صاحب فرزندی ناخواسته می‌شود. که از ترس سرنوشت کودکش، وی را ۵ روز پس از زایمان به قتل می‌رساند. وی در اکتبر ۲۰۰۹ اعدام شد.

به مناسبت روز جهانی دختر بچه‌ها

روشنک مینو

با بزرگسالان است. در بسیاری از مواقع با وقوع فقر، والدین، دختران را هزینه و بار اضافی محسوب کرده و با ازدواج او نه تنها بار هزینه را می‌کاهند بلکه در مواردی می‌توانند به زندگی اقتصادی و اجتماعی خودشان هم بهبود دهند. در این شرایط، ازدواج برای خانواده دختر به نوعی امتیاز اقتصادی محسوب می‌شود. یکی از نمونه‌های بهره‌برداری از ازدواج در این زنان در این ازدواج‌ها نمود دارد. دختران به صرف جنسیت، معامله شده و بردگی جنسی را آغاز می‌کنند. در برنامه‌ای که سازمان ملل به عنوان توانمندسازی ارائه داده است، شاید در صورت حمایت اقتصادی از والدین این کودکان، بتوان از وقوع این قبیل ازدواج‌ها جلوگیری کرد. این ازدواج‌ها بیشتر در مناطق محروم و حواشی شهرهای بزرگ مرسوم است و حمایت بزرگ‌ترین سازمان جهانی از این قبیل خانوارها در ساختار کنونی جهان، ممکن به نظر نمی‌رسد. مهم‌ترین شرطی که برای برون رفت از این شرایط ضروری است. ریشه کن کردن فقر است که در وضعیت کنونی که چرخ اقتصاد جهان در پرتو نابرابری و شکاف طبقاتی بین‌المللی در حرکت است، دستیابی به این مهم، رویایی دست نیافتنی خواهد بود.

حال باید پرسید، چرا بعد از سال‌ها مبارزات زنان علیه تبعیض‌های جنسیتی، اکنون تنها دو سال است که روز جهانی دختر بچه‌ها مورد توجه واقع شده است. از گذشته در قالب روز جهانی کودک، این مسئله مورد توجه بود و در روز جهانی زن نیز به موارد تبعیض‌آمیز جنسیتی علیه دختران توجه می‌شد. اما اهمیت پرداختن خاص به این مسئله، به گونه‌ای که هدف را توانمندسازی دختران در نظر داشته باشد، نوعی اقدام پیشگیرانه به نظر می‌رسد. ۱۵۰ میلیون دختر که سالانه متحمل خشونت جنسی می‌شوند، چیزی حدود ۵.۲ درصد جمعیت جهان هستند. در اغلب موارد این خشونت ناشی از فقر گسترده و

ختنه، حجاب اجباری، ازدواج اجباری، تجاوز جنسی، تبعیض آموزشی، تبعیض اقتصادی، فرهنگی، ورزشی و در مجموع انواع تبعیض‌های جنسیتی، خشونت‌هایی است که دختر بچه‌های جهان در تمام عمر متحمل می‌شوند. در کشورهای در حال توسعه، این تبعیض جنسیتی از دوره‌ی جنینی دختران جریان دارد. اگر مادری جنین دختری را باردار باشد و از او جنسیت بچه‌اش را بپرسند، عکس‌العمل در اکثر موارد تنها یک جواب است «عیب نداره!!!» معمولاً از این عبارت در مواقعی که فرد مرتکب خطایی می‌شود استفاده می‌کنند. یعنی داشتن فرزند دختر، یک اشتباه است. به دنیا هم که می‌آید در اسم‌گذاری، خرید مایحتاج، شیر دادن و حتی برخورد اطرافیان تبعیض را لمس می‌کند و در کودکی و نوجوانی، انواع خشونت‌ها را متحمل می‌شود. در افغانستان فرزند دختر، بچه به حساب نمی‌آید و این عنوان را تنها برای فرزند پسر قائل می‌شوند، خانواده‌ای که فرزند پسر نداشته باشد، بچه‌ای ندارد و در مواردی فرزند دختر را با ظاهر پسرانه در جامعه نشان می‌دهند تا مقبولیت اجتماعی کسب کنند و در اصطلاح رایج، آن دختر را بچه پوش می‌کنند. در ایران هم که همه شنیده‌ایم زنی که فرزند پسر نداشته باشد اجاقش کور است و قابل ترحم.

به گفته‌ی مدیر موسسه‌ی «برنامه‌ی بین‌الملل»، هر ساله ۱۵۰ میلیون دختر قربانی خشونت جنسی می‌شوند و در گزارشی دیگر، همین موسسه اعلام کرده است، در سطح جهان ۶۵ میلیون دختر از رفتن به مدرسه محروم هستند و از هر پنج دختر نوجوان یک نفر به دلیل فقر، تبعیض و خشونت نمی‌تواند ادامه تحصیل بدهند. مجمع عمومی سازمان ملل، ۱۱ اکتبر (۱۹ مهر) را روز جهانی دختر بچه‌ها اعلام کرد که هدف از انتخاب این روز بهبود وضعیت حقوق کودکان دختر به خصوص رسیدگی به چالش‌های پیش‌روی آنان از جمله ازدواج کودکان، خشونت جنسی و محدودیت آموزشی است. از سال ۲۰۱۲ این روز در جهان گرمی داشته می‌شود. در ایران چند سالی است

که روز دختر رسمی شده است. روز تولد معصومه، روز دختر در ایران است. اما هدف از روز دختر در ایران، پرداختن به حقوق دختران نیست، بلکه دختران را به تبعیت از تبعیض‌های قانونی ترغیب می‌کند و از آنها می‌خواهد که معصومه را الگوی زندگی خود قرار دهند. مطیع و عقیف باشند، برای ارائه‌ی وظایف همسری و مادری آموزش ببینند و تبعیض‌های جنسی را به عنوان طبیعت خود بپذیرند.

یکی از مسائل مهمی که در مهر و موم‌های اخیر در مورد دختر بچه‌ها دیده می‌شود، ازدواج در سنین پایین است. اکثر دخترانی که ازدواج می‌کنند، مسائلی مشابه دارند، از جمله: فاصله سنی زیاد با همسر، محدودیت حمایت اجتماعی، تحصیلات کمتر، فشار زیاد برای فرزند دار شدن، افزایش خطر مرگ و میر مادر و کودک، افزایش آسیب‌پذیری در برابر بیماری‌های مقاربتی و عدم آگاهی از راه‌های جلوگیری از بارداری. فقر یکی از عوامل اصلی ازدواج دختران کم سن و سال

ادامه در صفحه ۵



یک اتفاق! یک اتفاق!

آوا آرمان

می‌کنند که اگر بدحجاب باشی شغلت را از دست خواهی داد. طرح آمران به معروف و ناهیان از منکر برایت شاخ‌وشانه می‌کشد که پایت را از گلیم اسلام فراتر بگذاری، سرت را از دست خواهی داد. در خیابان که راه می‌روی به جرم نداشتن حجاب، بی‌سروصدا اسید رویت می‌پاشند. و حال، مجبور باشی به روال همیشگی چنین جوامعی، بار نیاز جنسی را تنهایی به دوش بکشی زیرا مردها مثل همیشه از چنین محرومیت‌هایی معاف هستند و به حکم مرد بودن، جواز انجام روابط جنسی خارج از ازدواج را دارند. هولناک‌تر می‌شود اگر به آن زندگی کردن در یک شهر کوچک را هم اضافه کنی و این یعنی محرومیت و سانسور و بندهای بیشتر بر دست و پای یک زن. در چنین موقعیتی است که نیاز ساده و طبیعی فرد به ایجاد رابطه‌ی جنسی تبدیل می‌شود به چیزی شبیه محال. محکومی به نداشتن رابطه‌ی جنسی و این بن‌بست را پایانی نیست مگر ازدواج. آخرین تیرت می‌شود خود ارضایی که آن هم به دلیل در دسترس نبودن ابزارهای جنسی یا (sexy toy) تبدیل می‌شود به هیچ. اما چرا شاهد استفاده‌ی روزافزون از وسایل غیرمتعارفی مثل لامپ، کنترل تلویزیون، قوطی نوشابه‌ی خانواده و... هستیم؟ اینجاست که انگاره‌های دنیای مدرن در مورد زن و رابطه‌ی جنسی، مجال ظهور می‌یابند: پیام‌های در لفافه‌ی فیلم‌های پورنوگرافی آموزش می‌دهند که هرقدر ابزار جنسی بزرگ‌تر و خشن‌تر باشد، میزان لذت و جذبه‌ی جنسی بیشتر است. بدین گونه این پروسه که همان بازتولید ستم و تحقیر زن است، ادامه می‌یابد.

اما به‌راستی در چنین موقعیتی چه کاری می‌توانیم بکنیم؟ یکایک ما در مورد دیدن و راحت رد نشدن از کنار چنین مواردی مسئولیم. مسئولیم که ابتدا از خود و بعد از دیگران بی‌رسییم چرا باید در چنین شرایطی زندگی کنیم؟ چرا باید سکوت کنیم؟ درست است که همیشگی و روزافزون بودن چنین مواردی آن را به چشم بسیاری، عادی جلوه می‌دهد ولی هیچ‌کدام عادی نیست. درحالی‌که هرکدام از این موارد به‌تنهایی می‌تواند باروت یک انفجار عظیم اجتماعی باشد، با همدستی سکوت ما صرفاً تبدیل به طنز یا ابزار سرگرمی چند صبحی در صفحات اجتماعی می‌شود. به‌راستی چه چیز را باید از دست بدهیم (چه چیزی برای از دست دادن برایمان باقی مانده) تا به خود بجنبیم؟

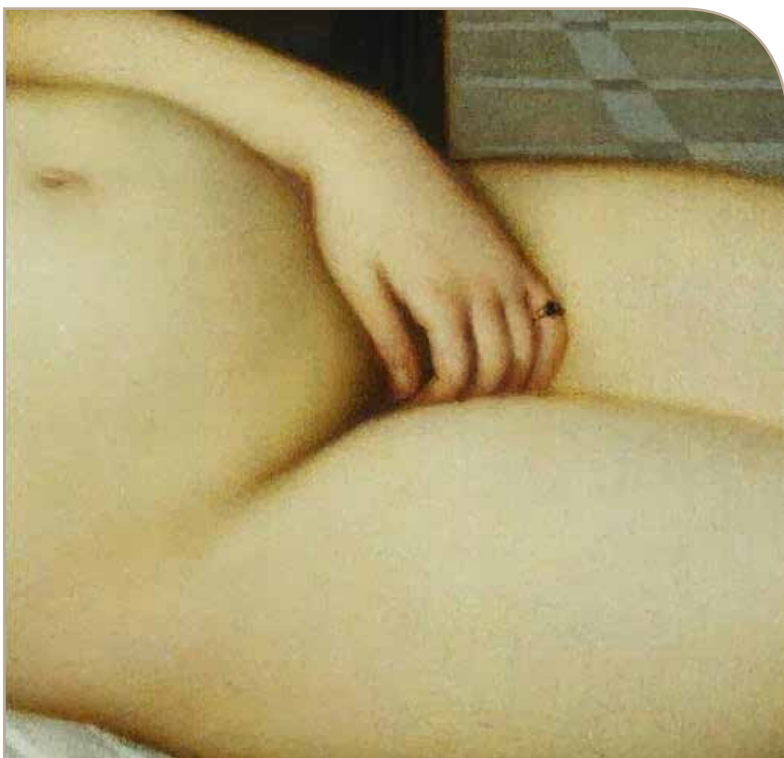
انتشار ویدیوی خارج کردن لامپ از واژن زنی در بیمارستان یکی از شهرستان‌های ایران و موارد مشابه آن که این روزها زیاد دیده یا شنیده می‌شود، باز شدن پنجره‌ی دیگری از یک درد قدیمی است. دردی که ریشه در مناسبات قدرت و نوع نگرش به انسان دارد. مسئله‌ای که می‌توان در آن جای پای لایه‌های چندگانه‌ی به‌هم‌پیوسته‌ی فرهنگ و آموزش و قدرت و مذهب و... را بر علیه انسانیت زن دید. نکته این است که از کجا و با چه رویکردی باید به ماجرا نگرست تا بتوان تصویر درستی از این واقعیت عرضه کرد.

می‌توان فقط در دلان اخلاقی بودن یا نبودن انتشار آن گیر افتاد یا برای سرگرمی آن را در وایبر، لاین، اینستاگرام و صفحه‌های اجتماعی دیگر به اشتراک گذاشت یا آن را بن‌مایه‌ی تحقیر، محکوم و مسخره کردن زنان کرد. زنان بدون آگاهی داشتن از دلایل اصلی بروز چنین رفتارهایی تلاش می‌کنند تنها با انتشار ویدیوهای مشابه از مشکل‌های به وجود آمده در هنگام خود ارضایی مردها، خود را تبرئه کنند و از اصل ماجرا دور می‌شوند. ندانستن یا توجه نکردن به ریشه‌ها باعث می‌شود که خشم به وجود آمده در زنان (و مردان) به‌جای آن که فریادی شود بر سر جمهوری اسلامی و موتور محرکی برای تجدیدنظر کردن در پذیرش شرایط موجود، صرفاً به موضع‌گیری‌هایی شخصی و غیراجتماعی انجامد و همین، موردی می‌شود برای تفرقه‌ی بیشتر و ایجاد جبهه‌های بیشتر بین زن و مرد و این یعنی آب ریختن در آسیاب جمهوری اسلامی

تراژدی ماجرا آنجاست که سیل جهل و ناآگاهی، همین موارد را تبدیل می‌کند به دستمایه‌ی ایجاد ابزار جدید خشونت علیه زن در قالب متلک‌هایی مانند: خانم، لامپ بدم خدمتتون! در کنار تمام این هیاهو و جارچی‌گری اگر بخواهیم کنه مطلب را دریابیم باید حداقل به دو سؤال توجه کنیم: ۱. چرا چنین مواردی رخ می‌دهد؟ ۲. وظیفه‌ی ما چیست؟

ایجاد رابطه‌ی جنسی یکی از نیازهای انکار نشدنی بشر است که برخورد نادرست با آن عواقب زیان‌بار بسیاری در پی خواهد داشت.

ترکیب اندیشه‌های به اصطلاح سنتی و مدرن، معجون هولناکی به بار می‌آورد که در آن به‌خوبی می‌توان نقاط مشترک دو رویکرد پوسیده را در نوع نگرش مریضشان به زن دید. وقتی زن هستی، در جامعه‌ای با آموزه‌های دینی و مردسالارانه، تحت شدیدترین تبعیض‌ها و سانسورها قرار می‌گیری: با حجاب اجباری اسیرت می‌کنند. با طرح تکریم خانواده و ادارت می‌کنند که در خانه بمانی و به دستگاه سرویس‌دهی جنسی مردان و ماشین جوجه‌کشی تبدیل می‌شوی. تحت عنوان طرح تکریم حجاب و عفاف تهدیدت



این کفش‌ها ره به فاجعه می‌برند...

درباره تئاتر «کفش‌هایم را قدم بزن»

مطلب ارسالی: سارینا آیدر

دیگران شنیده را در ذهن پرتلاطمش نداشته باشد و چه بسا در تاریکی سالن تئاتر برای زن بودنش اشک‌ها نریخته باشد. زنانگی‌ای که زیر کفش‌هایمان له می‌کنیم اما برایش چیزی جز دلسوزی‌های بی‌اساس و بی‌محتوا نداریم. به خانه بازمی‌گردیم بدون اینکه -حداقل- برای نجات خود فکری کرده باشیم.

اوج داستان زمانی بود که، دخترکی با کوله‌ای در دست وارد صحنه‌ای شد که هر سه قربانی باحالتی همدردانه کنار هم ایستاده بودند و کوله‌ی خود را که حاوی تعدادی پوکه فشنگ، سنگ، دستمالی قرمز و یک عروسک بود خالی کرد و از صحنه خارج شد، اما برگشت و عروسکش را با خود برد. آری! ما در قبال تمام دختران فردا مسئولیم... اما، در دنیای رو به رشد امروز این موضوعات از فرط تکرار و عدم رسیدگی اساسی به کلیشه‌های جامعه‌ای بدل شده‌اند که همگام با رشد علم و فناوری، ریشه مشکلات انسانی‌اش، به درون رشد می‌کند. بیان این ستم‌ها وظیفه‌ی هر انسانی است اما لازمه‌ی آن ارائه‌ی راه‌حل‌هایی منطقی و واقعی است که این کهنه ریشه را بخشکاند و از بروز فجایعی این چنین در آینده جلوگیری شود، فجایعی که نسل بشر به درازای تاریخ، در حق انسانهای بی‌شمار روا داشته‌اند. آثار هنری چون «کفش‌هایم را قدم بزن» با هدف افشاگری علیه این ستم و خشونت سیستماتیک و ساختاری، تلاشی ارج نهادنی‌ست، اما به شرطی که به آگاهی زنان برای مبارزه در جهت تغییر بنیادین این ساختار و جامعه‌ی ستم، سرکوب و تبعیض تبدیل شوند. زنانی که باید مبارزه کنند تا دخترانمان، خواهرانمان و همان‌طور مردان، برادران و پسرانمان در آینده به آگاهی‌های بخش برسند. این مبارزه باید جامعه و جهانی را خلق کند که قتل‌های ناموسی و هرگونه ستم بر زن در آن به جزئی از تاریخچه تلخ و تاریک گذشته‌ی بشر تبدیل شود. «کفش‌هایم را قدم بزن» بیان ستم‌های عریانی بود که در ملت‌های پست‌ترین جهان، هم‌خوابه‌ی مردسالاری پیری شده است که در خفای زندگی چیزی جز نطفه‌ی مرگ و ستم ندارد.

سه روایت، سه زن، سه زندگی و خاورمیانه‌ای مردانه، سه کشور که شباهتشان توهمی بورژوازی و پوچ است و چنانچه هر روز روابط سرمایه دارانه در آن گسترش یابد، خشونت و ستم بر زن از بین نمی‌رود هیچ، زیر پوست کلفت کاپیتالیسم پنهان و پنهان‌تر خواهد شد.

البته این فقط حدیث تلخ زنان این خاورمیانه بلازده

در دنیای جنگ و خون و ستم امروز، می‌توان هنر را چون رسانه‌ای گویا و جذاب از مردم و برای مردم دید. شاید بیان آنچه می‌بایست یک ملت از ستمی که بر آنان روا داشته می‌شود بدانند، در قالب نقش‌ها و ایده‌ها، کاری بس آسان‌تر باشد، به‌خصوص که یکی از جنبه‌های هنر که آن را از بعدی تخصصی به بعدی عمومی بدل می‌کند، جنبه‌ی تفریح و سرگرمی است. چه بسا مردمی که برای سرگرمی و یا دمی باهم بودن، بازدید از نمایشگاهی، دیدن تئاتر یا فیلمی را انتخاب می‌کنند، پس چه بهتر در جامعه‌ای ملت‌هت، مفهومی، دردی، مبارزه‌ای و یا حقیقتی در قالب این زنگ تفریح زندگی، بیان شود.

امروزه (مشکلات) زندگی زنان در سراسر جهان و همچنین در خاورمیانه‌ی پرتنش، معضلی انکار نشدنی است و نمی‌توان ساده‌انگارانه به آن نگریست. زیرا که زنان نیمی از جامعه‌اند. در سیستم‌ها و سیاست‌های استبدادی و سرکوبگر خاورمیانه، بیان مستقیم این معضلات با مشکلات جدی‌ای روبرو است. پس بیان این دردها در قالب هنر، به عنوان بیانی غیرمستقیم، کاری بس کم‌خطر-نه بی‌خطر- تر است.

«کفش‌هایم را قدم بزن»، عنوان تئاتری است که در آن به زندگی سه زن از سه کشور خاورمیانه پرداخته است. برگزیده‌ی بیست و پنجمین جشنواره تئاتر کردستان به نویسندگی و کارگردانی عبید رستمی که اجرای عمومی آن از اول تا دهم مهر ماه ۹۳ در مجموعه تئاتر شهر-تالار تماشا- ساندج بود. بازیگران این نمایش فریدون حامدی، فرشید گویلی، کورش احمدی، آنتیا جعفری، زهرا محمدی، دنیا گفتاری، نیما ایمان زاده، کاوان سالم و هنرمند خردسال یکتا احمدی بودند. این نمایش همچنین در جشنواره بیست و پنجم استانی رتبه‌های دیگری را در بخش‌های مختلف مانند بخش کارگردانی، بخش طراحی لباس، بخش بازیگری مرد، بخش بازیگری زن و... کسب کرده است. باز بیان سرنوشت دعا (۱)، حلیمه (۲) و سهیلا (۳)، سه قربانی قتل‌های ناموسی رایج در جوامع مردسالار و سنتی. بیان بی‌اندیشگی و کج‌فهمی مردمانی عشیره‌ای که به راحتی برای دفاع از توهمی به نام غیرت، در مقابل یک انسان و یک وجود، چیزی جز گلوله و سنگ ندارند. بیان ضعف و تحجر مردمانی که برای سیر کردن تفکرات پوسیده شان یک زندگی را تبه می‌کنند و از شرم آگاهی نداشته‌شان قربانی را بر چوبه‌ی مرگ می‌آویزند.

نمایش «کفش‌هایم را قدم بزن» در غروب پاییزی سرزمینی که با این فرهنگ‌ها خو گرفته و در طول سالیان دراز باور «زن ضعیفه است» را در بطن خویش پرورش داده، تلنگری است به مردانی که همان‌طور که قدم برمی‌دارند از نگاهشان جهل و زنانی که در لابه‌لایه‌ی زندگی‌شان، علاوه بر قربانی بودن، بعضاً خود نیز از سر ناآگاهی عامل این ستم هستند و در نهایت تسلیم ضعف و باور غلط عشیره و مردان کوتاه‌فکرشان می‌شوند.

بعید است، یک زن مخاطب در صحنه صحنه‌ی این اجرای تصویری، حتی نامفهوم، از ظلمی که در زندگی خویش دیده و یا از زندگی



ادامه در صفحه ۵